

نقش خواص در سقوط جامعه اسلامی از منظر قرآن و حدیث در سال‌های منتهی به واقعه عاشورا

یدالله ملکی^۱

چکیده

نخبگان و خواص هر جامعه که در دو جبهه «حق» و «باطل» مبارزه می‌کنند، نقش بسیار مهمی در جهت‌گیری مردم در رخداد‌های گوناگون دارند. آنچنان که اگر خواص اهل حق بتوانند به تکالیف الهی خود در «هدایت و تربیت» توده‌ها عمل کنند، سعادت دنیا و آخرت مردم تأمین می‌شود، ولی اگر به دلایل مختلف، از انجام وظایف خود شانه خالی کنند، جبهه باطل به میدان آمده و «سقوط» جامعه را رقم می‌زند. واقعه عاشورا تنها نیم قرن پس از رحلت رسول خدا ﷺ و در حالی رخ داد که شمار زیادی از صحابه پیامبر ﷺ - که بیشتر آنان را در زمره خواص می‌شناسیم - در قید حیات بودند، اما حسین بن علی (علیه السلام) در مبارزه با جبهه باطل، تنها ماند و در صحرای کربلا همراه نزدیک به یکصد تن از خانواده و یاران وفادارش به شهادت رسید. ما در این نوشتار، براساس آیات قرآن، روایات و منابع تاریخی، نقش خواص را در سقوط جامعه اسلامی بررسی می‌کنیم.

واژگان کلیدی

خواص، سقوط، جامعه اسلامی، قرآن، حدیث، عاشورا

۱. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی و رئیس واحد خرم آباد Email: yadollahmaleki@yahoo.com

۱. طرح مسأله

واقعه عاشورا که نیم قرن پس از رحلت پیامبر ﷺ رخ داد، نقطه عطفی در تاریخ اسلام و آزموی دشوار برای مسلمین بود. شهادت حسین بن علی (علیه السلام) و یاران باوفایش توسط دستگاه حاکم و اسارت خاندان نبوی، سقوط و انحطاط جامعه‌ای را نشان می‌داد که فرسنگ‌ها از آموزه‌های رسول خدا ﷺ فاصله گرفته بود.

یکی از مهم‌ترین پرسش‌هایی که ذهن نگارنده را در این زمینه به خود مشغول داشته، این است که نخبگان و برگزیدگان جامعه که در این مقاله از آنان به «خواص» یاد کرده ایم، چه نقشی در سقوط جامعه اسلامی و در نهایت، شکل‌گیری واقعه عاشورا داشتند. بدین منظور، آحاد جامعه را به دو گروه کلی «عوام» و «خواص» تقسیم کرده تا از این رهگذر، تأثیرگذاری خواص را تبیین نماییم. ناگفته پیداست که خواص هر جامعه در پیشامدهای گوناگون از روی فکر، آگاهی و احاطه به همه جوانب موضوع، تصمیم می‌گیرند. راه را می‌شناسند و بر اساس استنتاج و تحلیل خویش گام برمی‌دارند و بدیهی است که سررشته قیام و قعود «عوام» در بسیاری از مقاطع در دست «خواص» بوده و سرنوشت مبارک یا شوم جامعه، وابستگی شدیدی به مشی خواص دارد. نخبگانی که از آنان یاد کردیم خود به دو گروه تقسیم می‌شوند: خواص اهل حق و خواص اهل باطل. لذا به منظور بررسی نقش آنان در سقوط جامعه اسلامی با تأکید بر واقعه عاشورا، بحث را ذیل دو عنوان کلی «خواص اهل حق و باطل» پی می‌گیریم.

در بخش نخست، سیمای خواص اهل حق، تقسیم‌بندی آنان به دو گروه «پیشوا و امین» و ویژگیهای آنان، نقش خواص امین اهل حق در سقوط جامعه اسلامی همراه با ذکر مواردی از زندگی صحابه پیامبر ﷺ بررسی شده و در نهایت، مصداقی از بی تفاوتی خواص امین اهل حق در واقعه عاشورا بیان شده است. در بخش دوم نیز سیمای و ویژگیهای خواص اهل باطل، اقسام و راهبرد آنان بررسی شده و در نهایت هم زمینه‌ها و مصادیق نفوذ خواص اهل باطل در لایه‌های تصمیم‌ساز حکومت اسلامی پس از رحلت رسول خدا ﷺ بیان شده است. در نهایت، به این نتیجه مهم دست یافتیم که اگر در جامعه اسلامی، خواص امین جبهه حق بر مرکب «عافیت طلبی» بتازند و یا در بیراهه «بی تفاوتی» طی طریق کنند و به تکالیف سنگین

الهی خود در امر هدایت و تربیت مردم، عمل نکنند، خواص اهل باطل، یکه تاز میدان در عرصه‌های مختلف اجتماع خواهند شد و «سقوط» جامعه را رقم خواهند زد. نتیجه طبیعی چنین وضعی آن است که خواص اهل باطل، با همه عده و عده خویش، فرزند رسول خدا ﷺ را به همراه بهترین یارانش در صحرای کربلا به خاک و خون می‌کشند. در پایان، ذکر این نکته ضروری است که پس از جست و جو در میان مقاله‌های مشابهی که در سایت‌های معتبر، نمایه شده بود، سه عنوان زیر به چشم می‌خورد: «نقش خواص در چالش‌های فرا روی حکومت امام علی (علیه السلام) (قاعدین و ناکثین)» که فقط نقش خواص در دوره حکومت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بررسی شده بود. «رفتارشناسی خواص در تحولات اجتماعی از دیدگاه قرآن و نهج البلاغه» که مهم‌ترین پیام این اثر، معیار نبودن خواص برای پذیرش یا رد حق و امکان لغزش آنان در طول تاریخ است و عنوان آخر هم به نام «بررسی عدم بصیرت خواص در نیم قرن اول هجری قمری از منظر آیات و روایات»، فقط خطای «عدم بصیرت» را در نیم قرن اول هجری تبیین کرده بود.

۲. خواص اهل حق

خواص اهل حق بر اساس آیات قرآن کریم، به حقایق الهی ایمان داشته و همواره در صراط مستقیم الهی گام برمی‌دارند: «وَيَزِي الدِّينَ أَوْثُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَ يَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» (سبأ (۳۴): ۶). علاوه بر این، همه تلاش خود را به کار می‌گیرند تا مردم را به اجرای اوامر الهی، رهنمون شوند: «جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا» (انبیاء (۲۱): ۷۳). در نقطه مقابل این گروه، خواص اهل باطل قرار دارند که همیشه در راه طاغوت، گام برمی‌دارند و باطل را یاری می‌کنند. آنان، تاریکی را بر نور اختیار کرده و بدون تردید، سرانجامی جز دوزخ نیز در انتظارشان نیست: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (بقره (۲): ۲۵۷). واژه «طاغوت» علاوه بر این آیه، هفت بار دیگر در قرآن کریم آمده و هر یک از واژه‌شناسان، آرای بی‌شماری در این زمینه ارائه کرده‌اند. فیومی در مصباح المنیر، «طاغوت» را «شیطان» دانسته که برای مذکر و مؤنث به کار می‌رود. (فیومی، بی تا: ۲/ ۳۷۲) اما طبرسی در مجمع البیان، پنج معنا برای طاغوت بیان کرده است که عبارت‌اند از: شیطان، کاهن، ساحر، طغیان‌گران جن و

انس، بت‌ها و بر آنچه غیر از خدا مورد پرستش و عبادت قرار گیرد. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۲ / ۶۳۱).
ناگفته پیداست که عمده تلاش خواص اهل حق، مبارزه با طاغوت‌هایی است که در هر
عصری به شکلی خاص، نمود پیدا کرده و مانع اجرای فرامین الهی در جامعه می‌شوند.

۱- ۲. خواص پیشوا

انبیای الهی، اوصیای ایشان و امامان معصوم (علیهم‌السلام) پیشقراولان جبهه حق هستند که از آنان به
«خواص پیشوا» یاد می‌کنیم. آنان در طول تاریخ، وظیفه داشته‌اند تا به وسیله راهبرد «هدایت
و تربیت»، مردم را به سعادت دنیا و آخرت رهنمون شوند. ویژگی‌های ممتاز خواص پیشوا
در قرآن کریم، به روشنی تبیین شده که از آن جمله‌اند:

۱. هدایت به امر الهی، صبر و یقین در آیه شریفه ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا
صَبَرُوا وَ كَانُوا بآيَاتِنَا يُوَفُونَ﴾ (سجده (۳۲): ۲۴).

۲. دعوت به سوی خدا و بصیرت در آیه شریفه ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى
بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾ (یوسف (۱۲): ۱۰۸).

۳. انجام اعمال صالح و پرستش خداوند در آیه شریفه ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا
أَوْ حَيْنًا إِلَيْهِمْ فَعَلِ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾ (انبیاء (۲۱): ۷۳).

۲- ۲. خواص امین

پشت سر خواص پیشوا، سرداران بی ادعای جبهه حق قرار دارند که گوش به فرمان خواص
پیشوا در راه اقامه حدود الهی، از مال و جان خویش گذشته و همه دار و ندار خویش را در
راه خدا تقدیم می‌کنند. این انسان‌های وارسته را نیز «خواص امین» می‌نامیم. رستگاری توده‌ها
تنها وابسته به موفقیت «خواص پیشوا» نیست و اگر پشتیبانی و حمایت‌های «خواص امین»
نباشد جبهه حق، راه به جایی نخواهد برد. بنابراین نقش این همراهان پارسای متخلق به اخلاق
الهی، بسیار حیاتی و تأثیرگذار است. با در نظر گرفتن نقش این همراهان صدیق و بررسی
تاریخ اقوام پیشین، می‌توان نتیجه گرفت هرگاه اطراف یک پیامبر از «خواص امین» خالی
بوده یا آنان به دلایل مختلف لغزیده و خیانت کرده‌اند، مأموریت الهی «خواص پیشوا»
شکست خورده که از آن جمله‌اند حضرت نوح (علیه‌السلام)، عیسی (علیه‌السلام)، هارون و...، اما هرگاه خواص

امین یک پیامبر به درستی تکالیف خویش را انجام داده و تا انتهای راه بر صراط مستقیم الهی ثابت قدم مانده‌اند تلاش‌های آن پیامبر به ثمر نشسته است. وقایع صدر اسلام در دوره حیات طیبه رسول خدا ﷺ شاهدهی زنده بر این ادعاست. خواص امین عصر پیامبر اکرم ﷺ - بی‌اعتنا به فرجام تلخ شماری از آنان - تا زمانی که پیغمبر ﷺ در میان شان بود در راه به بار نشستن رسالت نبوی، به خوبی ایستادگی کرده و از

بذل جان و مال و تحمل شکنجه و آوارگی و هجرت‌های پی در پی دریغ نکردند. بی‌تردید آنها برای این که بتوانند از عهده مأموریت‌های دشوار و آزمون‌های سخت الهی برآیند باید واجد بسیاری از اوصاف و فضایل اخلاقی «خواص پیشوا» - البته در شعاعی کوچکتر - باشند. بنابراین، شایسته است تا به اجمال، برخی از ویژگی‌های آنان را بیان کنیم:

الف) یقین

خواص امین اهل حق در عصر بعثت، صحابه رسول خدا ﷺ بودند که در اثر همنشینی با ایشان به بالاترین مراتب یقین رسیده بودند. برخوردارگی از چنین مقامی بود که باعث می‌شد آنان در راه استقرار کلمه توحید، جانفشانی کرده و از هیچ دشمنی نهراسند. در تفسیر اطیب البیان ذیل آیه شریفه ۲۴ سوره مبارکه سجده آمده است: «یک نفر از اصحاب پیغمبر ﷺ - زیدبن حارثه - خدمتش عرض کرد: «أَصْبَحْتُ مُوقِنًا». حضرت فرمود: «مَا عَلَامَةُ يَقِينِكَ» گفت: صدای نغمه‌های بهشت و زفیر جهنم را می‌شنوم و اهل بهشت و جهنم را می‌بینم. (طیب، ۱۳۶۹: ۴۶۶/۱۰).

ب) ایمان

ایمان بالای خواص امین پیامبر ﷺ که ریشه در اعماق جان شان داشت، به صورت کامل در عمل ایشان، متجلی بود. از رسول اکرم ﷺ روایت شده که فرمود: «عمار، سراسر، ایمان است و ایمان با گوشت و خونس عجین گشته است (مجلسی، ۱۳۶۲: ۳۵/۱۹). باز ماندگان اندک چنین مؤمنانی، نیم قرن پس از رحلت رسول خدا ﷺ در صحرای کربلا گرد هم آمدند تا فرزندش را در مقابل سپاه جور یاری دهند. از امام صادق ﷺ پرسیدند یاران حسین ﷺ چگونه به سمت مرگ شتافتند؟ ایشان در پاسخ فرمودند: «برده‌ها کنار رفت و آنها با نور ایمان و قدرت یقین،

مراتب و منازل و مقامات خود را در بهشت مشاهده کردند.» (مغنیه، ۱۳۸۱: ۱۹۱).

ج) ساده زیستی

«از دنیا چندان نخورد که دهان را پر کند و به دنیا با گوشه چشم نگریست. دو پهلویش از تمام مردم فرو رفته تر و شکمش از همه خالی تر بود. دنیا را به او نشان دادند، نپذیرفت... روی زمین می‌نشست و غذا می‌خورد... با دست خود کفش خود را وصله می‌زد و جامه خود را با دست خود می‌دوخت.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۹) آنچه گذشت قطره‌ای از دریای بیکران ساده زیستی و بی‌اعتنایی رسول خدا ﷺ به دنیا بود که در کلام امام علی (علیه السلام) تجلی یافته است. بسیاری از بزرگانی که بر گرد وجود پیامبر ﷺ حلقه زده بودند نیز مانند او می‌زیستند، یعنی «دنیا» در چشم شان فروغی نداشت. از ابن عباس نقل شده که اقلیت اشراف و رؤسای قریش که زندگی بسیار مرفهی داشتند، جمعی از مؤمنان ثابت قدم آغاز اسلام همچون عمار و بلال و... را که از نظر زندگی مادی، تهیدست بودند به باد مسخره می‌گرفتند و می‌گفتند اگر پیامبر ﷺ شخصیتی داشت و از طرف خدا بود، اشراف و بزرگان از او پیروی می‌کردند. آیه شریفه ﴿رَبِّنَا لِلدُّنْيَا كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ (بقره (۲): ۲۱۲) نازل شد و به سخنان بی‌اساس آنها پاسخ داد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ج / ۹۱).

د) شهادت طلبی

مبارزه با دشمنان دین خدا در نگاه صحابه ممتاز رسول خدا ﷺ تکلیفی الهی بود که اگر در راه آن کشته هم می‌شدند، شهید محسوب شده و به سعادت ابدی می‌رسیدند. زیرا از قرآن کریم آموخته بودند که ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ (آل عمران (۳): ۱۶۹). نقل شده است که شخصی به نام «عمر بن جموح» قصد داشت تا در جنگ بدر شرکت کند، ولی فرزندانش با شرکت او به دلیل این که نقص عضو داشت و شرعاً معذور بود، مخالفت نمودند. اما هنگامی که جنگ احد پیش آمد، با وجود این که موظف به جهاد نبود از پیغمبر ﷺ اذن جهاد گرفت، به میدان نبرد حق رفت و به «شهادت» که آرزوی بزرگش بود نائل گشت (ابن اثیر، ۱۴۰۹: ج / ۷۰۵).

۳-۲. نقش خواص امین اهل حق در سقوط جامعه اسلامی

حال که برخی از مهم‌ترین ویژگی‌های خواص امین را بررسی نمودیم به جاست تا بحث اصلی این بخش، یعنی لغزش‌ها و کجروی‌های آنان را در دوره پس از رحلت پیامبر ﷺ بررسی نماییم. تأثیر خواص امین اهل حق در سقوط جامعه اسلامی در آستانه واقعه عاشورا ریشه در دو عامل مهم «عافیت طلبی» و «بی تفاوتی» دارد که به تفصیل به آن دو می‌پردازیم:

۱-۳-۲. عافیت طلبی

راغب در مفردات، عافیت را «سلامتی» معنا کرده است. البته عافیت را می‌توان هم در سلامت جسمی و هم روحی به کار برد. چنانچه در بسیاری از ادعیه، مراد از عافیت، سلامت در امور دینی و معنوی است. یعنی عافیت در دین، به مفهوم آن است که دین شخص در سلامت کامل و دور از لغزش‌ها و انحراف‌هاست. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ه: ۵۷۴). اما عافیت طلبی در اصطلاح، به حالتی می‌گویند که انسان، تنها به رفاه خویش بیندیشد و تلاش کند آسایش خود، خانواده و اطرافیانش را تأمین نماید و اوضاع سایر مردم به ویژه طبقه فرودست جامعه برای او اهمیتی نداشته باشد. ناگفته پیداست که چنین حالتی با ویژگی‌هایی که درباره دو گروه خواص اهل حق برشمردیم سازگاری چندانی ندارد و در زندگی هیچ یک از آنان که با فرجام نیک از دنیا رفته‌اند، چنین حالتی دیده نمی‌شود. خواص اهل حق باید از هستی خود بگذرند تا سایرین در رفاه و آسایش باشند. وقتی مردم ببینند بزرگان جامعه به عافیت طلبی روی آورده‌اند ناامید شده و دست از دین و آیین خود برمی‌دارند. زیرا احساس می‌کنند تا دیروز، سرباز جبهه‌ای بودند که فرماندهان‌شان، برای اقامه حدود الهی از جان خود نیز می‌گذشتند، اما امروز در سایه چرب و شیرین دنیا آرمیده و تاوان همه محرومیت‌های دوران مبارزه را با «عافیت طلبی» از مردم می‌ستانند.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در نامه مشهور خویش به مالک اشتر به خوبی خطر انحراف خواص جامعه را گوشزد کرده، می‌فرماید: «خشم عمومی مردم، خشنودی خواص را از بین می‌برد اما خشم خواص را خشنودی همگان بی اثر می‌کند. خواص جامعه همواره بار سنگینی را بر حکومت تحمیل می‌کنند زیرا در روزگار سختی، یاری‌شان کمتر و در اجرای

عدالت، از همه ناراضی‌تر و در خواسته‌های شان پافشارتر و در عطا و بخشش‌ها کم‌سپاس‌تر و به هنگام منع خواسته‌ها دیرعذرپذیرتر و در برابر مشکلات کم‌استقامت‌تر می‌باشند.» (نهج البلاغه، نامه ۵۳). آنچه در این بخش از نامه امام علی (علیه السلام) به چشم می‌خورد در طول سالهای پس از رحلت رسول خدا ﷺ بارها و بارها از سوی خواص امین - که اعتبارشان را از جبهه حق گرفته بودند - پیش آمد. اینک، به منظور روشن شدن اثر ناگوار عافیت طلبی در سقوط جامعه اسلامی، به سه نمونه از لغزش خواص امین اهل حق که جملگی از صحابه پیامبر ﷺ بودند می‌پردازیم:

الف) زبیر

زبیر پسر عوام پسر خُوَیلِد (پدر خدیجه رضی الله عنها) و مادر او صفیه دختر عبدالمطلب رضی الله عنه و عمه پیغمبر ﷺ است. از آنجا که علت عافیت طلبی خواص، موضوع بحث نیست، فقط به گوشه‌ای از شیوه زندگی اشرافی وی در سال‌های آخر حیاتش اشاره می‌کنیم. مسعودی نقل می‌کند که او خانه‌ای در بصره ساخت که تاکنون [زمان نگارش کتاب مروج الذهب و معادن الجواهر] یعنی به سال ۳۳۲ [هجری قمری] معروف است و تجار و مالداران و کشتی‌بانان بحرین و دیگران، آنجا فرود می‌آیند. در مصر و کوفه و اسکندریه نیز خانه‌هایی بساخت. موجودی زبیر پس از مرگ، پنجاه هزار دینار بود و هزار اسب و غلام و کنیز داشت! (مسعودی، ۱۴۰۹ هـ: ۲ / ۳۳۲).

ب) طلحه

طلحه پسر عبدالله از تیم و با ابوبکر از یک تیره است. پیش از اسلام بازرگانی می‌کرد و با عثمان دوستی داشت. در جنگ احد کنار پیغمبر ﷺ بود. او را از زمین برداشت تا به مردم بنمایاند کشته نشده است. در آن نبرد، دست خود را بر تیری که به سوی پیغمبر ﷺ افکنده بود گرفت، انگشتی از وی جدا گردید سپس دستش شل شد. (شهیدی، ۱۳۸۱: ۷۸). مسعودی درباره او نیز نوشته است: «طلحه بن عبدالله تیمی در کوفه خانه‌ای ساخت که هم اکنون [زمان نگارش کتاب مروج الذهب و معادن الجواهر] در محله کناسه به نام «دارالطلحین» معروف است. از املاک عراق، روزانه هزار دینار درآمد داشت و بیشتر از این نیز گفته‌اند.»

(مسعودی، ۱۴۰۹ هـ: ۲/۳۳۳).

ج) عبدالرحمان بن عوف

نامش در دوره جاهلیت، عبدالکعبه بود و پیامبر ﷺ او را عبدالرحمان نامید. از صحابه بزرگ و یکی از هشت تنی است که در مسلمانی پیشقدم بودند. نخست به حبشه و آنگاه به مدینه هجرت نمود و در تمامی نبردها با رسول خدا ﷺ بود. (ترمذی، ۱۳۸۵: ۱۶۰) نقل شده که روزی کاروان عبدالرحمان بن عوف به مدینه رسید. این کاروان چندان بزرگ بود که ولوله در شهر افکند. «عایشه» پرسید چه خبر است؟ گفتند شتران عبدالرحمان رسیده است. عایشه گفت از پیغمبر ﷺ شنیدم عبدالرحمان بن عوف بر صراط، افتان و خیزان می‌رود چنان که گویی به دوزخ خواهد افتاد. چون این خبر به عبدالرحمان رسید گفت شتران و آنچه بر پشت دارند در راه خدا باشد. شمار آن شتران، ۵۰۰ نفر بود! (شهیدی، ۱۳۸۱: ۵۴). همچنین از مسعودی نقل شده که عبدالرحمن بن عوف، خانه وسیعی بساخت. در طویله او یکصد اسب بود. هزار شتر و ده هزار گوسفند داشت و پس از وفاتش یک چهارم یک هشتم مالش، ۸۴ هزار دینار بود! (مسعودی، ۱۴۰۹ هـ: ۲/۳۳۳).

با نگاهی به زندگی سراسر تجمل صحابه دیروز و اشراف امروز درمی یابیم که آنچه بر سر شماری از صحابه رسول خدا ﷺ آمده بود تفسیر آیه‌ای از قرآن کریم بود که می‌فرماید: ﴿وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ﴾ (شوری (۴۲): ۲۷). از «خباب بن ارت» صحابی معروف نقل شده که این آیه درباره ما [اصحاب صفه] نازل شد و این به خاطر آن بود که ما به اموال فراوان طوایف «بنی قریظه» و «بنی نظیر» و «بنی قینقاع» از یهود نظر افکندیم و آرزو داشتیم که ای کاش ما هم چنین اموالی داشتیم.

آیه نازل شد و به ما هشدار داد که اگر خداوند روزی را برای بندگانش گسترده کند، طغیان خواهند کرد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۲۰/۴۳۱) ابن عباس درباره عبارت «لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ» می‌گوید: «ستمی که در روی زمین می‌کردند این بود که پس از رسیدن به موقعیتی، خواستار موقعیتی فراتر می‌شدند و پس از دسترسی به یک مرکب سواری، مرکب دیگری می‌خواستند و پس از بافتن پوشاک‌ها دیگری می‌خواستند.» (طبرسی، ۱۳۷۲: ۹/۴۶)

سوگمندان باید گفت که در سالهای پس از رحلت رسول خدا ﷺ کسانی که همچون

پیشوای پارسای خویش با زهد و ساده زیستی روزگار می‌گذراندند، انگشت شمار بودند. مسعودی در مروج الذهب درباره پایبندی «سلمان فارسی» به سیره پیامبر اکرم ﷺ چنین نوشته است: «[به هنگام زمامداری اش در مدائن] پشمینه می پوشید و الاغ جل‌دار سوار می شد و نان جو می خورد... در ایام پایانی عمر خویش به سعد ابی وقاص گفته بود در آخرت، گردنه ای هست که فقط مردم سبکبار از آن می‌گذرند و من این همه چیز را اطراف خود می‌بینم و چون نگریستند جز یک ظرف چرمین و کوزه و آفتابه نبود!» (مسعودی، ۱۴۰۹: ۲/۳۰۶).

اما اغلب مردم، کاخ نشینی صحابه‌ای همچون طلحه، زبیر، عبدالرحمان بن عوف، سعد بن ابی وقاص و... را می‌دیدند و کوخ نشینی امثال عمار یاسر و سلمان فارسی در چشم آنها فروغی نداشت. در واقع، آنچه سینه به سینه و نسل به نسل بر لوح افکار عمومی جامعه، حک می‌شد، وصف «عافیت طلبی» شمار زیادی از یاران و نزدیکان پیامبر اکرم ﷺ بود که علامت سؤال بزرگی در ذهن مردم پدید می‌آورد. بسیاری از مردم، به ویژه آنها که حضور رسول خدا ﷺ را درک نکرده بودند با دیدن زندگی اشرافی و سراسر تجمل صحابه، گمان می‌کردند شیوه مسلمانی، همان است که بزرگان جامعه در پیش گرفته‌اند. بدین ترتیب، آنچه به مرور زمان از یادها رفت، قناعت و ساده‌زیستی رسول اکرم ﷺ و یاران باوفایش بود. بنابراین در سال‌های منتهی به واقعه عاشورا، طبقه‌ای از اشراف در اجتماع، شکل گرفته بود که امتیاز همنشینی با پیامبر ﷺ را با ثروت‌های سرشار درآمیخته و گمان می‌کردند به واسطه مجاهدت‌های سال‌های نخست رسالت، حق دارند تا دنیای خویش را با دست اندازی به بیت المال مسلمین و غیر آن، تأمین نمایند. از جمله پیامدهای شومی که عافیت طلبی به بار می‌آورد و خواص اهل حق که نشان «صحابی» بودن را با خود به همراه داشتند نیز از آن بی‌نصیب نماندند، عبارتند از:

۱. نپذیرفتن سخن حق
۲. ناتوانی در مبارزه با باطل
۳. تضعیف روحیه سلحشوری
۴. تقویت روحیه سازش با دشمنان

و....

به هر روی، عافیت طلبی خواص اهل حق، آنچنان تأثیر مخربی بر پیکره جامعه اسلامی وارد ساخت که واقعه عاشورا با آن همه جنایت بی سابقه رخ داد اما از خواص اهل حقی همچون عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، زیدبن ارقم، ابوسعید خدری و... که آن روز به احتمال بسیار، روزگار به افتاء و سجاده نشینی می‌گذراندند، واکنشی شایسته دیده نشد. بزرگانی که بسیاری از آنان، چه در عصر رسول خدا ﷺ و چه پس از ایشان، هجرت کردند و شکنجه دیدند، بارها تا مرز شهادت پیش رفتند، خون دادند و خون دل خوردند اما به تدریج، با تغییر شرایط جامعه و سرازیر شدن غنیمت‌های جنگی و امتیازهای ویژه‌ای که برخی از خلفا برای آنان قائل شدند به عافیت طلبی روی آوردند و به دنیا بیش از آخرت پرداختند. آنها از تبعات تلخ عافیت طلبی غافل بودند و در نتیجه، کوتاهی‌شان را در یاری نکردن فرزند رسول خدا ﷺ در کربلا، «رندانه» توجیه می‌کردند.

۲-۳-۲. بی‌تفاوتی

دومین خطای نابخشودنی بسیاری از خواص امین اهل حق، در سالهای منتهی به واقعه عاشورا آن بود که نسبت به اوضاع سیاسی، اقتصادی و عقیدتی جامعه پیرامون خویش، فقط نظاره‌گر وقایع بوده و در بیراهه «بی‌تفاوتی» طی طریق می‌کردند. این انحراف بزرگ که ریشه در عافیت طلبی و دنیاپرستی دارد به تدریج، روحیه حق طلبی را تحت الشعاع قرار داده و با توجهات خودساخته، روح حقیقی دین فرد را از او می‌گیرد، به گونه‌ای که پس از گذشت مدت زمانی نه چندان طولانی، از او جز انسانی مقید به پاره‌ای واجبات و مستحبات تکراری و ملال آور باقی نمی‌ماند. او به خوبی می‌داند این شیوه مسلمانی، آن نیست که رسول خدا ﷺ به امر الهی در ابلاغ آن کوشید. او نیک واقف است آنچه کفار و مشرکین را واداشت تا با تمام قوا در برابر آیین تازه بایستند و تا روزی که لشکر انبوه اسلام را در پشت دروازه‌های مکه ندیدند تسلیم نشدند اسلامی از جنس دیگر است، اما چه کند که در محاصره جنود ابلیس، قافیه را باخته و چون تن به عافیت طلبی و دنیاپرستی داده، حال باید شکست سپاه حق را ببیند و دم برنیورد یا اگر هم سخنی بر زبان می‌آورد به توجهاتی بی پایه متوسل شود که از همچون‌اویی انتظار می‌رود!

از این رو، «بی‌تفاوتی» که خواص امین جبهه حق به آن مبتلا می‌شوند نتیجه طبیعی

عافیت طلبی است که خود انتخاب کرده و سال‌های سال با آن خو گرفته‌اند. در این مجال، مشی سه تن از خواص امینی که دچار این انحراف شده و بی تفاوتی را به حضور در صحنه‌های مختلف اجتماعی - سیاسی ترجیح دادند، بیان می‌کنیم:

الف) سعد بن ابی وقاص

سردار قادسیه و فرمانده فاتح میدانهای جهاد، در اواخر عمر در کاخی مرتفع و وسیع در نزدیکی مدینه روزگار می‌گذراند! (مسعودی، ۱۴۰۹: ۲/۳۳۳). او در آشوب‌های پس از قتل عثمان شرکت نکرد و در وقایع جمل و صفین و ماجرای حکمیت نیز حاضر نشد. (ترمانینی، ۱۳۸۵: ۱۹۹). پس از قتل عثمان و خلافت امام علی علیه السلام یقین حاصل کرد که دیگر به خلافت نمی‌رسد، از این رو گوشه نشینی اختیار کرده و با حضرت علی علیه السلام هم بیعت نکرد. یعقوبی در تاریخ خود می‌نویسد: معاویه خواست تا سعدابی وقاص را هم به کاری گمارد لیکن او زیر بار نرفت و در خانه اش نشست و در قصری که در ده میلی مدینه داشت ساکن بود و همان جا اقامت داشت تا وفات کرد! (یعقوبی، بی تا: ۲/۲۳۷). نوشته‌اند او آخرین نفر از «مهاجران» بود که از دنیا رفت (ترمانینی، ۱۳۸۵: ۱۹۹). سعد ابی وقاص، شش سال پیش از واقعه عاشورا در کاخش بدرود حیات گفت. اما فرزندش، فرجامی بسیار تلخ‌تر از پدر داشت. عمر بن سعد، فرمانده سپاه کوفه بود که در کربلا با فریادی رسا گفت: شاهد باشید و نزد امیر عبیدالله گواهی دهید که من نخستین تیر را به سوی سپاهیان حسین بن علی علیه السلام انداختم! (سیدبن طاووس، ۱۳۴۸: ۱۰۰).

ب) اسامه بن زید

اسامه فرزند زیدبن حارثه، پسرخوانده رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. پدرش - زید - همواره در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله و محبوب وی بود. اسامه هیجده سال داشت که پیامبر صلی الله علیه و آله او را به فرماندهی سپاهی بزرگ گمارد و وی را به شام گسیل داشت اما پیش از حرکت این سپاه، پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت (ترمانینی، ۱۳۸۵: ۱۹۷). شأن نزول آیه شریفه ۹۴ از سوره مبارکه نساء را به او مربوط دانسته‌اند. در تفسیر مجمع البیان در این باره، آمده است: اسامه و یارانش به مردی مسلمان که گوسفندان خود را به طرف کوهی می‌برد برخورد کردند. وی ایشان را مخاطب ساخته

بگفت: «السلام علیکم، لا اله الا الله محمد رسول الله.» لکن اسامه او را بکشت و گوسفندان او را با خود آوردند. ابن عباس و قتاده گویند: هنگامی که این آیه، نازل شد، اسامه سوگند یاد کرد که هر کس را که «لا اله الا الله» بگوید نکشد و هنگامی که از کمک علی (علیه السلام) تخلف کرد همین موضوع را بهانه و عذر خود قرار داد! علامه طبرسی در ادامه می‌گوید: این عذر، از او قبول نمی‌شد زیرا اطاعت امام، واجب است و باید با سرکشانی که با علی (علیه السلام) جنگ می‌کردند جنگید به

خصوص که او از پیامبر گرامی (ص) شنیده بود که به علی (علیه السلام) فرمود: یا علی! جنگ تو جنگ من و صلح تو صلح من است. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۳/ ۱۴۵) اسامه با وجود آن که در حضور سرداران پیشتاز در اسلام، مسؤولیت فرماندهی سپاهی بزرگ را در اواخر حیات پیامبر (ص) از ایشان دریافت کرده بود و مردم از او انتظار داشته و چشم به دست و زبان او دوخته بودند اما به دلیل بی تفاوتی که ریشه در برداشتی غلط از آیه قرآن داشت، سالها بعد به صف کسانی پیوست که از بیعت با علی ابن ابیطالب (علیه السلام) سر باز زدند! بزرگانی همچون سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر، حسان بن ثابت انصاری و... که به جای ارائه طریق به توده‌ها و روشن کردن فضای بحران زده آن سالها، انزوای سیاسی اجتماعی خودخواسته‌ای را اختیار کرده بودند.

ج) عبدالله بن عمر

فرزند خلیفه دوم که قبل از بلوغ، همراه پدرش اسلام آورد و به مدینه مهاجرت کرد (ترمانینی، ۱۳۸۵: ۲۳۶). در فتح مکه، نبرد یرموک، فتح مصر و ایران حاضر بود. او فردی محتاط بود که هیچ گاه سودای خلافت در سر نداشت. روزگار به نقل حدیث و افتاء می‌گذراند و معمولاً در فتنه‌ها و بلاهای امت، دخالتی نمی‌کرد.

عبدالله، آخرین صحابی ساکن مکه بود که در سال ۷۳ هجری (یعنی دوازده سال پس از واقعه عاشورا) درگذشت (ترمانینی، ۱۳۸۵: ۲۳۷). او نیز مانند اسامه و برخی بزرگان دیگر حاضر به بیعت با امام علی (علیه السلام) نشد. اما نقل شده که سالها بعد از واقعه عاشورا با پای حجاج بن یوسف ثقفی، زمانی که وی در بستر استراحت می‌کرد بیعت کرد! (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۱۳/ ۲۴۲). برخی از مفسران روایت کرده‌اند که عبدالله بن عمر و زید بن حارث با عده‌ای از یهودیان، طرح دوستی ریخته بودند! آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ

قَدْ يَسْأَلُونَ مِنَ الْأَخْرَجَةِ كَمَا يَسْأَلُونَ مِنَ الْكُفَّارِ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ ﴿﴾ در نکوهش آن دو نازل گردید. (محقق، ۱۳۶۱: ۱/ ۸۰۵). وی از جمله بزرگانی بود که به واسطه انتساب به خلیفه دوم، در نظر مردم ارجمند بود و توده‌ها در حوادث و وقایع گوناگون بدو می‌نگریستند. اما بی تفاوتی و انزوای خودخواسته‌اش باعث شد تا بسیاری از رخدادها تلخ تاریخ پنجاه ساله پس از پیامبر ﷺ با سکوت او و همفکرانش رقم بخورد. نوشته‌اند زمانی که حسین بن علی (علیه السلام) آهنگ خروج از مکه و عزیمت به سوی کربلا نمود، عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس نزد امام ﷺ آمدند و میان ایشان، گفت و گویی مفصل در گرفت. به دلیل طولانی بودن آنچه میان عبدالله بن عمر و امام حسین (علیه السلام) گذشته، گزیده‌ای از سخنان او را بیان می‌کنیم: «... این مردم با یزید بن معاویه بیعت کرده‌اند. من نگرانم که تو را بکشند و به خاطر تو مردم زیادی کشته شوند. (مؤیدی، ۱۳۸۳: ۳۴۲) ... من از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: حسین (علیه السلام) کشته می‌شود و اگر او را بکشند و تنهایش گذارده، یاریش نرسانند، خدا آنان را تا قیامت خوار خواهد کرد... اباعبدالله! از تصمیم خود دست بردار و از همین جا به مدینه برگرد و با آنان سازش کن و از زادگاه و حرم جد خود رسول الله ﷺ دور مشو... اگر نخواستی بیعت کنی تا اظهار نظر نکرده‌ای کارت ندارند! امید است یزید بن معاویه چندان عمر نکند و خدا تو را از دست او نجات بخشد!» (مؤیدی، ۱۳۸۳: ۳۴۲)

بررسی سخنان به ظاهر دلسوزانه عبدالله بن عمر و تناقضات آشکار در کلامش، نشان دهنده روحیه مذبذب و عافیت طلب اوست. اما امام حسین (علیه السلام) که به خوبی با چنین روحیاتی آشنا بود در پاسخ او فرمود: «هیئات! ای فرزند عمر! این گروه اگر مرا به حق دانند، رهایم نخواهند کرد و اگر در پندار خود به حق ندانند از پی من آیند تا با اکراه، بیعت کنم یا مرا بکشند... ای عبدالله! آیا نمی‌دانی که از نشانه‌های پستی دنیا بر خدا این است که سر یحیی بن زکریا (علیه السلام) را برای فاحشه‌ای از زنان هرزه بنی اسرائیل بردند با این که سر بریده، با آنان به برهان، سخن می‌گفت؟! اباعبدالرحمان! آیا نمی‌دانی که بنی اسرائیل از طلوع فجر تا طلوع آفتاب، هفتاد پیامبر را می‌کشتند، سپس در بازارهای خود نشسته، همگی به خرید و فروش می‌پرداختند، آن چنان که گویی کاری نکرده‌اند! ای اباعبدالرحمان! از خدا بترس و از یاری من دست مکش....» (مؤیدی، ۱۳۸۳: ۳۴۴)

۴-۲. بی تفاوتی خواص امین اهل حق در کربلا

یکی از مصادیق بارز بی تفاوتی خواص امین اهل حق، ماجرای است که سعد بن عبیده درباره واقعه کربلا روایت کرده است: «در روز عاشورا و گرما گرم نبرد، برخی از شیوخ کوفه را دیدم که بر تپه‌ای رفته، می‌گریستند و از خدا می‌خواستند که حسین علیه السلام را یاری کند! به آنان گفتم: ای دشمنان خدا به جای دعا بروید او را یاری کنید.» (موسوی جزایری، ۱۳۸۵: ۳۹۲).

وقتی سخن از شیوخ، به میان می‌آید بدین مفهوم است که شمار قابل توجهی از آنان، پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده، سخن او را شنیده، در رکاب او جنگیده و دست کم در زمره خواص امین جبهه حق یا نزدیک به آنان بوده‌اند. اما بر سر آنان چه آمده بود که نتوانستند ترس و احتیاط را کنار گذاشته و با همان روحیه سلحشوری سال‌های نخست هجرت، فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را یاری دهند؟ پاسخ آن است که احتیاط‌های بی‌دلیل، خودداری‌های نابجا و کناره‌گیری‌های سرنوشت ساز خواص در بزنگاه‌های حساس تاریخ اسلام، تأثیر ویرانگری بر عوام داشته و آنان را در پیمودن مسیر حق، دچار تزلزل و اسیر پرسش‌های بی‌پاسخ کرده است.

پیامدهای شوم عافیت طلبی و بی تفاوتی خواص امین اهل حق، نیم قرن پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله در واقعه کربلا نمایان شد. وقتی خواص اهل حق نظیر عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، شریح بن حارث [قاضی شریح]، سلیمان بن صرد خزاعی، رفاعة بن شداد و... در زمان مناسب، حرکت درست را انجام ندادند و نتوانستند درست تشخیص دهند یا ناخواسته در زمین دستگاه جور بازی کردند، خواص اهل باطلی هم چون عبیدالله بن زیاد، عمر بن سعد، شیب بن ربیع، شمر بن ذی الجوشن و... زمام امور را در دست گرفتند و به بدترین شکل ممکن، کار را به پایان بردند. خاتمه سخن در این بخش را با کلامی از سیدالشهداء علیه السلام زینت می‌دهیم که خواص اهل حق را مخاطب خویش قرار داد و فرمود: «شما، ظالمان را در جای خود نشانید و امور دین خدا را به آنان سپردید تا به شبهه، کار کنند و در شهوت و دلخواه خود راه روند. فرار شما از مرگ و خوش بودن شما به زندگی دنیا که از شما جدا خواهد شد [آنان را بر این منزلت چیره کرده]... در امور مملکت، به رأی خود تصرف می‌کنند و با هوسرانی خویش، ننگ و خواری پدید می‌آورند به سبب پیروی از اشرار و گستاخی بر خدای جبار.» (مؤیدی، ۱۳۸۳: ۳۱۱)

۳. خواص اهل باطل

خواص اهل باطل، همیشه در راه طاغوت گام برداشته و باطل را یاری می‌کنند. آنان، تاریکی را بر نور اختیار کرده و طبعاً سرانجامی جز دوزخ نیز در انتظارشان نیست: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ (بقره (۲): ۲۵۷). در واقع، فصل مشترک همه خواص اهل باطل، یاری طاغوت و مبارزه بی‌امان با جبهه حق است که در آیات قرآن کریم با الفاظ و تعابیر گوناگون، بیان شده است. آنان با همین عقیده ناصواب و به دلیل عدم باور به مبدأ و معاد و رسالت انبیای الهی، حیات خود را منحصر در زندگی دنیا دانسته و تلاش می‌کنند تا به هر قیمت ممکن، اسباب رفاه و آسایش دنیوی خویش را تأمین نمایند. در واقع به دلیل این که برای بایدها و نبایدهای دین، اعتبار و ارزشی قائل نیستند به هر آنچه که سعادت ظاهری دنیای آنان را تأمین نماید، تمسک می‌جویند. اما همان گونه که قرآن کریم وعده داده، این روش، نتیجه‌ای جز خسران دنیا و آخرت را در پی ندارد: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴾ (آل عمران (۳): ۲۲).

سقوط جامعه اسلامی که نقش خواص - به ویژه خواص اهل باطل - در آن، غیرقابل انکار است، ریشه در عوامل گوناگونی دارد که از آن جمله‌اند: خودرایی و تباهی باور و رفتار کارگزاران، به حاشیه رانده شدن امر به معروف و نهی از منکر، فساد سازمان یافته فرهنگی و اقتصادی، تضعیف اصل برادری و برابری و ترویج تفرقه، نسخ یا مسخ ارزش‌های اصیل اسلامی، تحجر و فهم نادرست از آموزه‌های دین، نهادینه شدن روحیه حق ستیزی، گسترش دنیاطلبی و فراموشی آخرت و... که در این مجال، تنها به دو نمونه اخیر از این عوامل، اشاره می‌کنیم:

۱-۳. نهادینه شدن روحیه حق ستیزی

یکی از ویژگی‌های بارز خواص اهل باطل که در قرآن کریم بدان اشاره شده، «حق ستیزی» است. یعنی سران جبهه کفر، تمام همت خود را مصروف مبارزه با حق و انکار نشانه‌های آن می‌کنند. به عنوان نمونه، درباره جریان باطلی که در نهایت، باعث هلاکت قوم عاد شد، آمده است: ﴿جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَ اتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ﴾؛ «آیات

پروردگارشان را انکار کردند و پیامبرانش را نافرمانی کردند و به فرمان هر جبار کینه‌توزی گردن نهادند.» (هود (۱۱): ۵۹). در سوره کهف نیز درباره این گروه سرکش، آمده است: «و پیامبران [خود] را جز بشارت‌دهنده و بیم‌رسان گسیل نمی‌داریم، کسانی که کافر شده‌اند به باطل مجادله می‌کنند تا به وسیله آن، حق را پایمال گردانند و نشانه‌های من و آن چه را [بدان] بیم داده شده‌اند به ریشخند گرفتند.» (کهف، ۵۶). در تفسیر نمونه درباره این آیه شریفه آمده است: «آزادی و اختیار که وسیله تکامل است غالباً مورد سوءاستفاده قرار گرفته و طرفداران باطل به مجادله در برابر حق برخاسته‌اند. گاه از طریق مغالطه و گاه از طریق استهزاء، خواسته‌اند آئین حق را از میان ببرند ولی همیشه، دل‌های آماده‌ای پذیرای حق بوده و به حمایت از آن برخاسته است و این مبارزه حق و باطل در طول تاریخ بوده و هم‌چنان ادامه دارد.» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۱۲/۴۷۳). روحیه حق‌ستیزی در میان همه اهالی باطل، ظهور و بروز داشته و خواص این جبهه، تلاش می‌کنند تا با بهره‌گیری از همه امکانات موجود، «حق» را نابود ساخته و عقیده باطل خویش را به کرسی بنشانند.

۲-۳. گسترش دنیاطلبی و فراموشی آخرت

یکی دیگر از ویژگی‌های خواص اهل باطل که ریشه در عدم اعتقاد آنان به مبدأ و معاد دارد آن است که فریب زندگی زودگذر و کوتاه مدت دنیا را خورده و در اثر تداوم مشی ناصواب خود، آخرت را از یاد می‌برند: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» (روم (۳۰): ۷). خواص اهل باطل بر خلاف نبوغ مثال زدنی خود در فریب توده‌ها و اقناع اطرافیان خود، مرتکب اشتباه بزرگ و جبران ناپذیری شده و بر خلاف سفارش‌های مکرر انبیای الهی، به زندگی دنیا دل بسته و نهایت آرزوی خود را در تأمین آن می‌دانند. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «فَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا لَأَمْتًا» (رعد (۱۳): ۲۶). فیومی در مصباح المنیر، سه معنا برای «فرح» عنوان کرده (فیومی، بی تا: ۴۶۶/۲) که عبارتند از:

۱. خوشگذرانی و مفسده‌جویی در آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ» (قصص (۲۸):

(۷۶).

۲. رضایت مندی و خرسندی در آیه شریفه «كُلُّ جُرْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» (مؤمنون (۲۳):

۵۳ و روم (۳۰): ۳۲).

۳. شادمانی در آیه شریفه ﴿فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ (آل عمران (۳): ۱۷۰).

راغب در مفردات، «فرح» را باز شدن دل و خاطر از شادی می‌داند که به وسیله لذتی آنی و زودگذر و بیشتر در لذات بدنی حاصل می‌شود. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۲۸). اما طبرسی در مجمع‌البیان، ذیل آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ﴾ (قصص (۲۸): ۷۶) فرح را به معنی تکبر دانسته است. نکته مهمی که نباید آن را از نظر دور داشت آن است که واژه «فرح» در قرآن مجید، بیشتر در شادی‌های مذموم آمده که منبعث از نیروی شهوانی و لذات و توأم با خودپسندی است. مثل: ﴿فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ...﴾ (توبه (۹): ۸۱) و در بعضی از آیات، در شادی ممدوح به کار رفته (قاموس قرآن، ۱۵۸/۵) مثل ﴿وَيَوْمَئِذٍ يُفْرِحُ الْمُؤْمِنُونَ بِبَصَرِ اللَّهِ...﴾ (روم (۳۰): ۴).

از این رو، خواص اهل باطل که بر خلاف آموزه‌های قرآنی، بهره‌مندی از زندگی دنیا را هدف اصلی خود قرار داده‌اند، در لذات زودگذر و نعمت‌های تمام‌شدنی دنیا غرق شده و آخرت را از یاد می‌برند.

تأسف‌بارتر آن که خیل عظیمی از انسان‌هایی که در تشخیص حق از باطل، دچار شک و تردیدند را نیز با خود همراه کرده و از آنها به عنوان سیاهه لشکر خود استفاده می‌کنند. حضرت علی علیه السلام که الگویی تکرارنشده در بی‌رغبتی به دنیا و اشتیاق به آخرت است در نگویش انسان دنیاطلب فرمودند: «خواهش‌های نفس، پرده عقلش را دریده و دوستی دنیا دلش را میرانده است. شیفته بی‌اختیار دنیا و برده آن است و برده کسانی است که چیزی از دنیا در دست دارند. دنیا به هر طرف برگردد او نیز برمی‌گردد و هر چه هشدارش دهند از خدا نمی‌ترسد. از هیچ‌پند دهنده‌ای شنوایی ندارد با این که گرفتار آمدگان دنیا را می‌نگرد که راه پس و پیش ندارند و در چنگال مرگ، اسیرند. می‌بیند که آنها بلاهایی را که انتظار آن را نداشتند بر سرشان فرود آمد و دنیایی را که جاویدان می‌پنداشتند از آنها جدا شده و به آنچه در آخرت، وعده داده شده بودند خواهند رسید. آنچه بر آنان فرود آمد وصف ناشدنی است.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹). اما خواص اهل باطل به دلیل تمایل شدید به بهره‌بردن از نعمت‌های دنیا، سخن حق اولیای خدا را در هیچ‌برهه‌ای از زمان، جدی نگرفته و با اصرار بر باورهای زشت، شمار عظیمی از مردم را نیز با خود به سراشیبی سقوط، سوق می‌دهند. البته، همه این جاه‌طلبی‌ها و دنیاپرستی‌ها تنها یک روی سکه زندگی تاریک خواص اهل

باطل است، زیرا آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم‌السلام و صفحات تاریخ، حاکی از آن است که بیشتر آنان در ایام پایانی زندگی خویش، اظهار ندامت و آرزوی کردندای کاش در برابر مردان حق نمی‌ایستادند. مسعودی در مروج الذهب آورده است: «وقتی مرگ معاویه در رسید و بیماری اش سختی گرفت و از علاج، نومید شد شعری بدین مضمون گفت: ای کاش حتی یک ساعت به حکومت نپرداخته بودم و در کار لذت، غافل و چشم بسته نبودم و مانند صاحب دو جامه ژنده بودم (مراد او، امام علی علیه‌السلام بود!)» (مسعودی، ۱۴۰۹: دوم، ۳/ ۵۰).

۳-۳. اقسام خواص اهل باطل

با بررسی رویدادهای تاریخ صدر اسلام، درمی‌یابیم که خواص اهل باطل به دو گروه «خواص جریان ساز» و «عقبه تدارکاتی» تقسیم می‌شوند. خواص جریان ساز، نخبگانی هستند که جریان‌های فکری باطل را در مقابل جبهه حق، طرح ریزی، هدایت و راهبری می‌نمایند - گرچه خود نیز در خفا به باطل بودن آن اذعان دارند! - در حالی که رسالت گروه دوم آن است که طرح‌های گروه نخست را در میان توده‌ها عملیاتی کنند. از این رو، خواص جریان ساز، تعداد انگشت شماری از جبهه باطل هستند که در نهایت به مهتری و فرمانروایی دست می‌یابند. افرادی نظیر نمروذ، فرعون، سامری، ابوسفیان، ابوجهل، معاویه و... که نظام فکری - سیاسی موردنظر خویش را به کمک عقبه تدارکاتی و البته جهل جماعت پیاده می‌کنند و چند صباحی بر مرکب حکومت می‌تازند.

قرآن کریم در آیه شریفه ۴۱ از سوره مبارکه قصص، ماهیت خواص اهل باطل را این چنین بیان می‌دارد: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصُرُونَ﴾ در تفسیر اطیب البیان درباره این آیه، آمده است: «معنای جعل، این نیست که خداوند نصب فرموده باشد آنها را برای پیشوایی در کفر و ضلالت و ظلم و فسق و فجور... بلکه مراد این است که آنها را به خود واگذار کردیم که هر قدر در کفر و ظلم و طغیان فرو روند و خود و اتباع خود را در عذاب جهنم وارد کنند.» (طیب، ۱۳۶۹: ۱۰/ ۲۴۱). علامه طباطبائی رحمته‌الله نیز در تفسیر المیزان درباره عبارت ﴿يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ﴾ می‌گوید: «معنای دعوت به آتش، دعوت به کارهایی است که مستوجب آتش است و آن کارها عبارت است از: کفر و گناهان گوناگون، چون اینهاست که قیامت شان را به صورت آتشی تصویر می‌کند که در آن معذب

خواهند شد.» (طباطبایی، ۱۳۹۰ه: ۱۶/۳۸).

توجه به این نکته ضروری است که به همان میزان که انبیای الهی و امامان معصوم علیهم‌السلام در راه اعتلای کلمه حق و هدایت و تربیت مردم می‌کوشیدند، خواص اهل باطل نیز از همه امکانات خود بهره می‌جستند تا مردم را از پیمودن مسیر حق منصرف کرده و آنان را فریب دهند تا در بیراهه باطل، طی طریق نمایند. البته نباید از یاد برد که خواص جریان‌ساز اهل باطل به دلیل برخورداری از ثروت‌های سرشار، تعلق به خانواده‌های سرشناس، عجب ذاتی و غرور بی پایان، شأن خود را بالاتر از آن می‌دانند که اقدام به برقراری ارتباط مستقیم با توده‌ها نمایند و تا حد امکان، فاصله خود را با آحاد مردم، حفظ و از ورای دیدگان ظاهرین افکار عمومی، آنان را هدایت می‌کنند. از این رو، خواص جریان‌ساز برای دست یابی به مقاصد شوم خود به بازوان توانمندی نیاز دارند که بتوانند اندیشه‌های باطل را در میان الفاظی عامه پسند، موجه جلوه داده و مردم را برای پذیرش آن مهیا سازند. بنابراین می‌توان گروه دوم - یعنی عقبه تدارکاتی جبهه باطل - را «مجری» طرح‌های گروه نخست دانست. چه، آنها به دلیل حضور بیشتر در میان مردم و داد و ستدهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، توان عملیاتی کردن نظریه‌های سران جریان‌ساز باطل را داشته و واسطه‌ای مناسب و کارآمد میان خواص جریان‌ساز و عوامی هستند که خواسته یا ناخواسته جبهه باطل را یاری می‌دهند. در این میان، حمایت‌های همه جانبه و اطاعت‌پذیری محض عقبه تدارکاتی از خواص جریان‌ساز که البته بیشتر به دلیل رسیدن به مناصب دنیوی است نیز جای تأمل دارد. حضرت علی علیه‌السلام درباره نقش مؤثر این گروه می‌فرماید: «به خدایی که جانم در دست اوست شامیان بر شما پیروز خواهند شد نه از آن رو که از شما به حق سزاوارترند، بلکه در راه باطلی که زمامدارشان می‌رود فرمان بردارند و شما در گرفتن حق من سستی می‌ورزید.» (نهج البلاغه، خطبه ۹۶).

۴-۳. راهبرد خواص اهل باطل

سردمداران جبهه کفر و شرک و نفاق که از آنان به «خواص اهل باطل» یاد کردیم برای پیشبرد اهداف خود، روش‌های متفاوتی را در پیش می‌گرفتند. اما شاید بتوان ادعا کرد که مهم‌ترین راهبرد ایشان، این بود که به افکار ضاله خویش، جامه حق پوشانده و آن را بر مردم مشتبه می‌ساختند تا بدین وسیله، جبهه حق، تضعیف و پیروزی سپاه کفر، محقق گردد. در

واقع، آنان می‌کوشیدند تا با غبار آلود کردن فضای جامعه، سخن باطل خود را به کرسی نشانند و این همان تعریف اصطلاحی «فتنه» است که در قرآن کریم هم به مصادیق آن با تعبیر گوناگون، اشاره شده است: «وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْفُرُوا بِالْحَقِّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (بقره (۲): ۴۲). یکی از دوران‌هایی که اختلاط حق و باطل در جامعه اسلامی برای پیشبرد اغراض سیاسی جبهه باطل به اوج رسید، روزگار خلافت حضرت علی (علیه السلام) بود. در آن دوره پرتلاطم، آمیختن حق و باطل و غبار آلود بودن فضای سیاسی به فتنه‌هایی منجر می‌شد که یکی پس از دیگری، مردم را از سپاه حق جدا و آنان را به سیاهه لشکر کفر و نفاق، تبدیل می‌کرد. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در این باره می‌فرماید: «اگر باطل با حق مخلوط نمی‌شد بر طالبان حق پوشیده نمی‌ماند و اگر حق از باطل جدا و خالص می‌گشت زبان دشمنان قطع می‌گردید. اما قسمتی از حق و قسمتی از باطل را می‌گیرند و به هم می‌آمیزند. آنجاست که شیطان بر دوستان خود چیره می‌گردد و تنها آنان که مشمول لطف و رحمت پروردگارند نجات خواهند یافت.» (نهج البلاغه، خطبه ۵۰).

خواص جریان ساز اهل باطل هم در آن روزگار سراسر فتنه به کمک عقبه تدارکاتی، اهداف شوم خود را دنبال کرده و سوگمندانه باید گفت که اغلب، پیروز میدان هم بوده‌اند. آنها به کمک مثلث اهریمنی «زر و زور و تزویر» با هر ندای «حق طلبی» و فریاد آزادگی مبارزه کرده و پس از انکار مغرضانه آیات الهی، دیگران را هم از پذیرش سخن حق باز می‌داشتند. به همین دلیل است که قرآن کریم، سزای عمل ناپسند آنان را هلاکت ابدی در جهنم دانسته و می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ بِنَسِ الْقَرَارِ؟» «آیا به کسانی که [شکر] نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به سرای هلاکت در آوردند ننگریستی؟ [در آن سرای هلاکت که] جهنم است [و] در آن وارد می‌شوند و چه بد قرارگاهی است.» (ابراهیم (۱۴): ۲۸ و ۲۹).

چه تلخ و دردناک است که در جامعه‌ای، دو سرور و سالار جوانان اهل بهشت زندگی کنند و معاویه بن ابی سفیان، بیست سال متمادی، ردای خلافت بر تن کند و مردم را به قهقرا ببرد! اما به راستی، سلسله جنبان این حرکت مخرب و شوم کیست که باعث می‌شود اولیای الهی خانه‌نشین باشند و فاسقان و تبه‌کاران، یکه‌تاز میدان باشند. بهترین پاسخ به این پرسش را خداوند متعال در سوره مبارکه فاطر بیان فرموده: «در حقیقت، شیطان دشمن شماست. شما [نیز]

او را دشمن گیرید. [او] فقط دار و دسته خود را می‌خواند تا آنها از یاران آتش باشند.» (فاطر (۳۵): ۶). در تفسیر «نورالثقلین» درباره این آیه آمده است: «ابان احمر با اسنادش از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که مردی نزد امام آمده، عرض کرد: پدر و مادرم به فدای تو باد! مرا پندی ده. فرمود: اگر شیطان، دشمنی آشکار است غفلت از او چرا؟!» (عروسی حویزی، ۱۴۱۵ هـ: ۴/ ۳۵۱). از امام حسین (علیه السلام) نیز نقل شده که فرمودند: «شما را بر حذر می‌دارم از گوش فرادادن به نغمه‌های شیطانی که دشمن آشکار شماست تا مبادا از اولیایش شوید که به آنان گفت: «امروز، هیچ کس از مردم بر شما پیروز نخواهد شد و من پناه شما هستم. پس هنگامی که دو گروه، یکدیگر را دیدند (شیطان) به عقب برگشت و گفت: من از شما بیزارم.» (انفال (۸): ۴۸)

اینجاست که با فرود آمدن شمشیرها و وارد شدن نیزه‌ها و درهم شکستن گرزها و نشانه قرار گرفتن تیرها، روبرو خواهید شد و دیگر از کسی که پیشاپیش، ایمان نیاورده یا در ایمان خود خیری کسب نکرده، عذری پذیرفته نخواهد شد.» (مؤیدی، ۱۳۸۳: ۲۷۵). در این مجال، ذکر ماجرای از دوره امامت پیشوای ششم شیعیان که بیان‌کننده تأثیر یاری رساندن خواص اهل باطل به یکدیگر است، ضروری به نظر می‌رسد. علی بن ابی حمزه می‌گوید: دوستی داشتم که در دستگاه دولت بنی امیه کار می‌کرد. از من خواست که از امام صادق (علیه السلام) رخصت گیرم تا خدمت آن حضرت برسد. من نیز چنین کردم. چون خدمت امام (علیه السلام) رسید، گفت: من در ادارات دولتی بنی امیه کار می‌کنم و مالی فراوان به دست آورده‌ام. تکلیف من چیست؟ امام (علیه السلام) فرمود: «اگر بنی امیه کسانی چون شما را نمی‌یافتند تا برایشان کار کند و بجنگد و سیاهی لشکر شوند هرگز حق ما را غصب نمی‌کردند و اگر مردم، بنی امیه را رها می‌کردند و بدانان مدد نمی‌رسانیدند هرگز به چنین جایگاهی نمی‌رسیدند.» (مجلسی، ۱۳۶۲: ۱۳۷/۷۵).

از این ماجرا می‌توان نتیجه گرفت که در بخش عمده‌ای از جنایات امویان، «عقبه تدارکاتی» آنان نیز دخیل بوده‌اند. آنها با سکوت، تأیید، حمایت و البته اقدامات عملی خود، سردمداران کفر و نفاق را در کسب قدرت، یاری کردند تا خود نیز از سفره‌های رنگینی که از پایمال شدن حقوق الهی و مستضعفین، گسترده می‌شود، بهره گیرند.

۴-۴. زمینه‌های نفوذ خواص اهل باطل در لایه‌های تصمیم ساز حکومت اسلامی

نفوذ خواص اهل باطل در سطوح بالای حکومتی نیازمند فراهم شدن زمینه‌های مناسبی است

تا به وسیله آن بتوانند هر نهضتی را از مسیر اصلی خود منحرف سازند. در این میان، دو عامل مهمی که بیش از سایر عوامل، تأثیرگذارند عبارت‌اند از: «چشم پوشی مردم از پیگیری و تحقق آرمان‌های نهضت» و «بی تفاوتی خواص امین اهل حق نسبت به گسترش بدعت‌ها و انحرافات». این دو عامل، ریشه در یک اصل واحد دارند و آن هم «عافیت‌طلبی» است. وقتی خواص امین جبهه حق، نسبت به کجروی‌ها و بدعت‌ها در جامعه، حساس نباشند و در برابر انحراف‌ها، موضع‌گیری نکرده و واکنشی شایسته نشان ندهند آرام آرام، ارزش‌ها به ضد ارزش و منکرها به معروف تبدیل می‌شوند. در سال‌های منتهی به واقعه عاشورا سکوت خواص اهل حق و کوتاهی مردم در پی‌گیری مطالبات دینی، آنچنان در تار و پود جامعه اسلامی، ریشه دوانده بود که خطابه‌های آتشین و سراسر هشدار امام علی (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) نیز آنان را از خواب غفلتی که دچارش شده بودند بیدار نکرد. حضرت علی (علیه السلام) سال‌ها پیش از واقعه عاشورا می‌فرمود: «با آن همه بزرگواری و کرامت، هم اکنون می‌نگرید که قوانین و پیمانهای الهی شکسته شده اما خشم نمی‌گیرید، در حالی که اگر پیمان‌پدران تان نقض می‌شد ناراحت می‌شدید.

شما مردمی بودید که دستورات الهی ابتدا به دست شما می‌رسید و از شما به دیگران ابلاغ می‌شد و آثار آن باز به شما برمی‌گشت. اما امروز جایگاه خود را به ستمگران واگذاردید و زمام امور خود را به دست بیگانگان سپردید. امور الهی را به آنان تسلیم کردید. آنهایی که به شبهات عمل می‌کنند (بنی امیه) و در شهوات غوطه‌ورند.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۶). رسالت اصلی خواص اهل حق، اجرای عدالت در پناه فرامین الهی است، اما وقتی آنان به جای استیفای حقوق مستمندان و فرودستان به دنیاطلبی و زراندوزی روی آورند، سیر نزولی یک جامعه آغاز می‌شود. به وجود آمدن چنین شرایط ناگواری، مردم را هم در اتخاذ تصمیم‌های سرنوشت‌ساز دچار تردید ساخته و فضا برای جولان خواص جریان ساز اهل باطل و عقبه تدارکاتی آنان فراهم می‌شود.

۵- ۴. مصادیق نفوذ خواص اهل باطل در لایه‌های تصمیم‌ساز حکومت اسلامی

در پایان، شایسته است به سه نمونه عینی از خواص اهل باطل بپردازیم که با سوءاستفاده از فضای به وجود آمده در جامعه، خود را تا بالاترین مناصب حکومتی بالا کشیدند.

الف) معاویه بن ابی سفیان

در روز فتح مکه مسلمان شد. در واقع، پدر و پسر هنگامی مسلمان شدند که جز آن راهی پیش رو نداشتند. این آزادشدگان روز فتح مکه فقط تا اوایل زمامداری خلیفه دوم، در حاشیه بودند. اما عمر بن خطاب، آنان را در مناصب حکومتی به کار گرفت. بدین سان، دیری نگذشت که خاکستر نشینان دوره پیامبر ﷺ به یکباره «عرش نشین» شدند! دکتر شهیدی درباره نقطه آغازین این انحراف شوم می‌گوید: «عمر به ابوسفیان و پسران او عنایتی داشت. یکی از پسران او یزید را برای گرفتن قیساریه که از عمال طبریه و برکنار دریای شام است فرستاد و چون یزید آن شهر را گشود خود به دمشق رفت و برادرش معاویه را به جای خویش گمارد. چون یزید مُرد، عمر حکومت شام را به معاویه سپرد.» (شهیدی، ۱۳۸۱: ۱۱۲) از این سال به بعد، دوره زمامداری ۴۲ ساله معاویه در شام آغاز می‌شود. بیست سال از این مدت زمان طولانی را هم خلیفه مسلمین بود و کوشید تا در حد توان، نهال نوپای اسلام را ریشه کن سازد! چه، او از چهره‌های شاخص خواص جریان ساز اهل باطل بود که در کارنامه زندگی اش، نابودی آیین رسول خدا ﷺ پیش از همه، خودنمایی می‌کند!

ب) عمرو بن عاص

یکی دیگر از چهره‌های تأثیرگذار خواص جریان‌ساز در تاریخ اسلام، عمرو بن عاص است که نقش او در سقوط جامعه اسلامی، انکارناپذیر است. پدرش - عاص - از دشمنان رسول خدا ﷺ بود و از «أبتر» که در سوره کوثر آمده، همین عاص مقصود است. او را یکی از چهار تن زیرکان شناخته آن روزگار شمرده‌اند. سه تن دیگر معاویه، مغیره پسر شعبه و زیاد است که معاویه او را برادر خود خواند (شهیدی، ۱۳۸۱: ۱۱۵). عمرو بن عاص همان کسی است که در مکه سر راه پیامبر ﷺ سنگ و خار می‌ریخت و او بود که به کجاوه دختر پیامبر ﷺ - زینب - حمله کرد و او را طوری کتک زد که دچار سقط جنین شد و پیامبر ﷺ به او نفرین کرد. او بود که اشعار فراوانی بر ضد پیامبر ﷺ می‌سرود و بچه‌های مکه را تحریک می‌کرد که با صدای بلند برای آزار آن حضرت بخوانند. نوشته‌اند زمانی که پیمان «صلح حدیبیه» میان پیامبر ﷺ و سران مشرک مکه به امضاء رسید، به زیرکی دریافت که کار قریش رو به پایان و آفتاب ریاست شان، رو به زوال است. بنابراین، قبل از فتح مکه به همراه مغیره بن شعبه به

مدینه رفت و مسلمان شد! مشی زندگی عمرو بن عاص، آزارهای فراوان در حق رسول خدا ﷺ، نمایندگی قریش در بازپس‌گیری مهاجران حبشه و البته ماجرای مسلمانی‌اش، گویای آن است که او نیز همچون ابوسفیان و معاویه با اعتقاد قلبی و تمایل شخصی، اسلام نیاورد. بلکه زمانی تسلیم شد که ناگزیر بود و راه دیگری پیش روی خویش نمی‌دید! پسر عاص هم مانند معاویه در زمان خلیفه دوم، به امارت رسید.

یعقوبی می‌نویسد: «در مجموع، ده سال، والی مصر بود که چهار سال این مدت در دوره خلیفه دوم، نزدیک به چهار سال در زمان خلیفه سوم و دو سال و سه ماه نیز استاندار معاویه بود.» (یعقوبی، بی تا: ۲ / ۲۲۱). عمرو هم مانند بسیاری از خواص جریان ساز جبهه باطل می‌دانست که راهی که برگزیده، باطل است اما عطش سیری‌ناپذیر حکومت دنیا مانع از آن شد که حق را بپذیرد. او نیز مانند سایر هم‌کیشان خود، وقتی انگشت حسرت به دندان‌گزید که دیگر کار از کار گذشته بود. نوشته‌اند چون مرگش فرارسید، پسرش را گفت: پدرت آرزو می‌کند کاش در [غزوه] «ذات السلاسل» مرده بود. ای کاش من سی سال پیش از این مرده بودم. دنیای معاویه را اصلاح کردم و دین خود را تباه ساختم! (همان: ۲۲۲) بدین سان، مغضوبین دیروز رسول خدا ﷺ که هرگز به آیین او دل‌نسته بودند یکی پس از دیگری، به لایه‌های مهم و حساس تصمیم‌گیری در حکومت اسلامی گمارده شدند. اما این بار به نام اسلامی که تشخیص «نقاب نفاق» آن، بصیرتی علی (علیه السلام) وار می‌طلبد. در این میان، خواص جبهه حق یا سکوت کرده بودند یا در بیراهه «بی تفاوتی»، روزگار به سجاده نشینی و عافیت طلبی می‌گذراندند. همان بزرگانی که در زمان حیات پیامبر ﷺ خود را به اجرای حدود الهی پایبند می‌دانستند و فریادهای حق‌طلبی و باطل‌ستیزی آنان، توده‌ها را به حرکت وامی‌داشت.

ج) یزید بن معاویه

فاسقی بی پروا در مبارزه با دین خدا که نامش بیش از همه خواص جریان ساز اهل باطل، با واقعه عاشورا پیوند خورده است. ابو خالد یزید بن معاویه بن ابی سفیان، هفتمین جانشین رسول خدا ﷺ و سومین نفر از امویان است که بر مسند خلافت پیامبر ﷺ تکیه زد. مادرش کنیزی به نام میسون بود که معاویه او را به زادگاهش - حوارین - تبعید کرده بود. بنابراین در زمان مرگ معاویه در شام و نزد پدر نبوده، گرچه برخی معتقدند وصیت معاویه را شنیده. اما به

نظر می‌رسد پس از نیمه رجب سال ۶۰ هجری - زمان مرگ معاویه - خود را به شام رسانده باشد. به جهت آشنایی بیشتر با زوایای پیدا و پنهان شخصیت یزید، دو نمونه از اشعار وی را که حاوی مطالب شرم آور و کفرآمیز درباره مبدأ و معاد و نبوت پیامبر ﷺ و گواه تباهی عقیده اوست، بیان می‌کنیم:

۱. مسعودی نقل کرده است که: [یزید] روزی به شراب نشسته بود و ابن زیاد به طرف راست او بود و این بعد از قتل حسین (علیه السلام) بود. رو به ساقی خود کرد و شعری بدین مضمون خواند:
اشقیني شَرِبَةُ تَرَوِي مُشَاشِي ثمَّ مِلَّ فاسق مثلها ابن زیاد
جرعه‌ای بده که جان مرا سیراب کند و نظیر آن را به ابن زیاد بده
صاحب السرِّ و الأمانة عِنْدِي و لتسدید مغنمی و جهادی
که [او] رازدار و امین من است و همه جهاد و غنیمت من بدو وابسته است
سپس به مغنیان بگفت تا شعر او را با آواز و ساز بخوانند (مسعودی،: ۳/ ۶۸).
۲. نغمه‌های تار، مرا از شنیدن اذان بازداشته است و من حورالعین بهشتی را با یک شراب کهنه که در ته ظرف است معاوضه می‌کنم (هاشمی نژاد، ۱۳۸۳: ۱۰۲).

اینک در آستانه پنجاهمین سال وداع رسول خدا ﷺ با امتش، فاسقی بی دین از نوادگان امیه، زمام امور مسلمین را در دست گرفته است. جوانکی هوس باز که از اشعارش پیداست نه خداشناس است و نه به روز جزا ایمان دارد. نه پیامبر ﷺ می‌شناسد و نه خاندانش را. به فرایض دینی بی اعتنا و آشکارا مرتکب حرام‌های الهی می‌شود. و دیگر چه جای تعجب، اگر چنین آلوده دامانی - که به نام رسول خدا ﷺ بر امت او «سلطنت» می‌کنند! - در میان سکوت مرگبار خواص اهل حق و به پشتوانه عقبه تدارکاتی جبهه باطل، فاجعه کربلا را رقم بزنند و خون پاک‌ترین انسانهای روزگار را بر زمین بریزد؟

نتیجه‌گیری

نخبگان که در این مقاله از آنان به «خواص» یاد کرده ایم، نقش بسیار مهم و تعیین کننده‌ای در فراز و فرود جامعه اسلامی دارند. خواص در دو جبهه «حق و باطل» مبارزه می‌کنند و هریک می‌کوشند توده‌های مردم را با خود همراه سازند. از این رو، قیام و قعود عوام و شکست یا پیروزی جنبش‌های اجتماعی و فرهنگی در یک جامعه، نسبت مستقیمی با

تشخیص خواص و اقدام به موقع آنان دارد.

خواص اهل حق به دو گروه «پیشوا و امین» تقسیم می‌شوند. انبیا، اوصیای ایشان و امامان معصوم علیهم‌السلام در زمره خواص پیشوا قرار دارند و خواص امین هم سرداران بی ادعای جبهه حق هستند که در راه اقامه حدود الهی، همه دار و ندار خویش را در راه خدا تقدیم می‌کنند. پس از تبیین ویژگی‌های بارز این دو گروه به کمک آیات و روایات، مشخص شد که دو عامل «عافیت طلبی» و «بی تفاوتی» که خواص امین، پس از رحلت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به آن دچار شدند، از جمله عوامل مهم سقوط جامعه اسلامی در آستانه واقعه عاشورا به شمار می‌رود.

در سوی دیگر، خواص اهل باطل قرار دارند که آنان نیز به دو گروه «جریان ساز» و «عقبه تدارکاتی» تقسیم می‌شوند. خواص جریان ساز، انسان‌هایی نظیر فرعون، ابوسفیان، معاویه و... هستند که طراحی، هدایت و راهبری جبهه باطل را به عهده دارند. در حالی که عقبه تدارکاتی، وظیفه دارند تا طرح‌های خواص جریان ساز را در جامعه، عملیاتی کنند. مهم‌ترین راهبرد ویژه خواص جبهه باطل هم برای پیشبرد اهداف خود آن است که حق و باطل را با یکدیگر در آمیخته تا بتوانند توده‌ها را با خود همراه سازند. به هر روی، در سایه اشتباهات خلفا و عافیت طلبی خواص امین جبهه حق در سال‌های پس از رحلت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم زمینه مساعدی فراهم شد تا خواص اهل باطل در لایه‌های مهم تصمیم‌گیری نفوذ کنند و تا بالاترین مناصب حکومتی و در نهایت، «خلافت» پیش روند.

مهم‌ترین نتیجه‌ای که از مقاله حاضر می‌توان گرفت آن است که اگر در جامعه اسلامی، خواص امین جبهه حق بر مرکب «عافیت طلبی» بتازند و یا در بیراهه «بی تفاوتی» طی طریق کنند و به تکالیف سنگین الهی خود در هدایت و تربیت مردم عمل نکنند، خواص اهل باطل، یکه تاز میدان در عرصه‌های مختلف اجتماع خواهند شد و آنگاه «سقوط» جامعه محقق خواهد شد. نتیجه طبیعی چنین وضعی آن است که خواص اهل باطل، زمام امور جامعه را در دست می‌گیرند و با همه عده و عده خویش، فرزند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را به همراه بهترین یارانش در صحرای کربلا به خاک و خون می‌کشند.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه
۳. احمد بن ابی یعقوب، (بی تا)، *تاریخ یعقوبی*، بیروت، دارصادر، بی جا.
۴. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله، (۱۴۰۴ق)، *شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید*، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، اول.
۵. ابن طاووس، علی بن موسی، (۱۳۴۸)، *التهوف علی قتلی الطفوف*، تهران، نشر جهان، اول.
۶. ابوالحسن علی بن حسین بن علی مسعودی، (۱۴۰۹ق)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، قم، دارالهجره، دوم.
۷. ترمذی، عبدالسلام، (۱۳۸۵)، *روایدهای تاریخ اسلام*، جمعی از پژوهشگران، قم، پژوهشگاه تاریخ و سیره اهل بیت (علیهم السلام)، اول.
۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲)، *المفردات فی غریب القرآن*، بیروت، دارالعلم الدار الشامیه، بی جا.
۹. شهیدی، سیدجعفر، (۱۳۸۱)، *علی (علیه السلام) از زبان علی (علیه السلام)*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بیستم.
۱۰. همو، (۱۳۸۱)، *قیام حسین (علیه السلام)*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بیست و هفتم.
۱۱. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، ناصر خسرو، سوم.
۱۲. طیب، سیدعبدالحسین، (۱۳۷۸)، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، اسلام، دوم.
۱۳. عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه، (۱۴۱۵)، *تفسیر نور الثقلین*، قم، انتشارات اسماعیلیان، چهارم.
۱۴. عزالدین بن اثیر ابوالحسن علی بن محمد الجزری، (۱۴۰۹)، *اسد الغابه فی معرفه الصحابه*، بیروت، دارالفکر.
۱۵. فیومی، احمد بن محمد، (بی تا)، *مصباح المنیر*، بی نا، بی جا، بی جا.
۱۶. قرشی، سیدعلی اکبر، (۱۳۷۱)، *قاموس قرآن*، تهران، دارالکتب اسلامی، ششم.
۱۷. گروه حدیث پژوهشکده باقر العلوم (علیهم السلام)، (۱۳۸۳)، *فرهنگ جامع سخنان امام حسین (علیه السلام)*، علی مؤیدی، قم، معروف، اول.
۱۸. مجلسی، محمد باقر، (۱۳۶۲)، *بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۱۹. محقق، محمدباقر، (۱۳۶۱)، *نمونه بینات در شأن نزول آیات*، تهران، اسلامی، چهارم.
۲۰. مغنیه، محمد جواد، (۱۳۸۱)، *قرآن حسین (علیه السلام) شهادت*، محمدرسول دریایی، تهران، بنیاد قرآن، اول.
۲۱. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۴)، *تفسیر نمونه*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، اول.
۲۲. موسوی جزیری، سیدعلی محمد، (۱۳۸۵)، *اولین مقتل سالار شهیدان*، قم، امام المنتظر، اول.
۲۳. هاشمی نژاد، سید عبدالکریم، (۱۳۸۳)، *درسی که حسین (علیه السلام) به انسانها آموخت*، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، دوم.